

عمر رفت و تو منی داری هنوز
راه بر نا ایمنی داری هنوز
زخم کاید بر منی آید همه
تا تو می رنجی منی داری هنوز
صد منی می زاید از تو هر نفس
وی عجب ایستنی داری هنوز
دیوان غزلیات عطار، غزل ۴۱۳

خدایا هوشیاری ام را از زیر سنگینی حجابهای سیاه من ذهنی نجات بده تا بر زخمهایی که بر من ذهنی ام وارد می شود، صبری جمیل کند!
طلب از من و جذبه از تو. مرا به خود وامگذار که خطا می کنم؛ می رنجم، واکنش نشان می دهم، در سخن گفتن ارتفاع می جویم، عیب می بینم،
رها نمی کنم و فضا بر من تنگ می شود!

مرا به خود وامگذار که بی تو هیچ ام، هیچ بی تو چگونه بر من های ذهنی اطرافم که با من ذهنی خودم هماهنگ می شوند غلبه کنم؟
در میدان جنگ بزرگ آنگاه که فضا تنگ می شود چگونه پهلوانی کنم اگر تو دستم را نگیری؟
خدایا سینه ام را گشاده کن تا در برابر هر زخم و دردی فضایی بگشاید و از کنار زخمها و حمله ها به آرامی بگذرد.

در این بحر در این بحر همه چیز بگنجد
مترسید، مترسید، گریبان مدرانید
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۳۷

راهی پر از بلاست ولی عشق پیشواست!
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۷۱۳
با سپاس مهستی از تهران